

در ستایش نقد

نقش اندیشه انتقادی در تحولات اجتماعی و هنری

نقادی ضروری است

علیرضا کریمی صارمی

شاید به جرأت بتوان گفت که سده ۲۱ میلادی بیش از هر روزگار دیگری زمان اندیشیدن است. انسان خردمند در این زمانه آشفته به دنبال سردرگمی‌ها و در جست‌وجو برای یافتن پاسخی به نادانسته‌های خویش است. او باید بیندیشد زیرا انسان برای رسیدن به آگاهی نیاز به تفکر دارد. او در امور و پدیده‌های موجود تأمل می‌کند. زیرا اندیشیدن بالاترین مرحله فرآیندهای شناختی انسان است. اندیشیدن، دانش آدمی را فراتر از آن چیزی که به صورت عادی می‌تواند بفهمد گسترش می‌دهد. به او کمک می‌کند تا وقایعی را که بلافاصله آشکار نمی‌شوند و ممکن است در آینده رخ دهند درک کند. اندیشیدن یک فرآیند ذهنی مهم است؛ و نقش مهمی در انتخاب مسیری که انسان‌ها در طول زندگی خود می‌پیمایند ایفا می‌کند؛ به ما کمک می‌کند تا تجربیات را تعریف و سازمان‌دهی کنیم، برنامه‌ریزی کنیم، یاد بگیریم، و آن را به سرانجام برسانیم. گوته می‌گوید: «هر اندیشه‌ای که به عمل منتهی نشود، مرض است.»

اندیشیدن قدرت حیرت‌انگیزی در شکل دادن به خط سیر زندگی انسان دارد، زیرا افکار و تصورات ما از شرایط موجود به طور مستقیم بر باورها و در نهایت بر اعمال ما تأثیر می‌گذارد. در این رابطه هنری فورد گفته است: «چه فکر کنید که می‌توانید و چه فکر کنید که نمی‌توانید، حق شماست؛ این بدان معنا است که شما خودتان موفقیت یا شکست خود را تعیین می‌کنید.»

بنیاد اندیشیدن

اما باید توجه داشت که بنیاد اندیشیدن و تفکر بر اساس دانش و آموخته‌های هر انسانی شکل می‌گیرد؛ هر چه سطح دانسته‌های ما بیشتر

باشد توانایی در اندیشیدن به مسائل و تحلیل آنها بیشتر و تخصصی‌تر خواهد بود به گونه‌ای که خود را در گستره آن صاحب نظر دانسته و با امید به تغییر در امور مورد نظر، دیدگاه خود را در قالب اندیشه‌ای انتقادی ابراز می‌نماییم. از این رو همواره یکی از راه‌های بالندگی جوامع پیشرفته داشتن اندیشه‌ای انتقادی و انتقادپذیری مردم آن جامعه است. برای رسیدن به یک آرمان‌شهر که آرزوی جامعه‌ای خردمند است؛ نیاز است ظرفیت انتقادپذیری را در آن ایجاد و تقویت نماییم. این مهم زمانی به شکوفایی می‌رسد که فرهنگ انتقاد کردن و انتقادپذیری در روح و جان جامعه ریشه دوانده باشد. این کار ارزشمند اکتسابی است و لازم است از دوران کودکی به فرزندانمان آموزش داده شود تا بتوانند اندیشیدن را در وجود خود به رویش رسانند. بنابر این سیستم آموزش و پرورش در دوره ابتدایی می‌تواند آن را به عنوان یک امر مهم پذیرفته و سپس آموزش دهد و نقشی اساسی را در آینده فرهنگی جامعه ایفا نماید. هرچند که آموزش‌دهندگان نیز در مرحله اول باید این آموزش را دیده، و خود نیز انتقادپذیر باشند. «همچنین برای کمک به دانشجویان در توسعه مهارت‌های اندیشه انتقادی، دانشگاه‌ها باید مطمئن باشند که این مهم، آموزش و به آن ارزش داده می‌شود. استادان نیز باید از مثال‌های واقعی که با زندگی دانشجویان‌شان مرتبط است استفاده کنند و به آنها بیاموزند که موانع زیادی را که بر سر راه اندیشه انتقادی وجود دارد، بشناسند و بر آنها غلبه کنند.»

ضروری است در این راستا رسانه‌های گروهی مانند رادیو و تلویزیون، شبکه‌های اجتماعی در فضای مجازی و... نیز می‌توانند در گسترش و ترویج آن نقشی تأثیرگذار داشته باشند. متأسفانه در جوامع در حال توسعه، واژه انتقاد بار معنایی منفی به دنبال دارد و آن را نوعی مخالفت، عیبجویی یا سرزنش کردن می‌دانند و چه بسا پذیرش آن برای شخص یا سیستم طرف بحث، بسیار سخت باشد. به گونه‌ای که سریعاً در مقابل هر نگاه و کلام انتقادی واکنشی منفی نشان داده، بدون آنکه به رویکرد سازنده آن توجه شود.

اندیشه انتقادی چیست؟

امروزه تعاریف بسیاری از اندیشه انتقادی وجود دارد. برخی آن را روشی خاص برای مدیریت اطلاعات می‌دانند. برخی آن را مجموعه‌ای از مهارت‌ها و توانایی‌ها می‌بینند. افراد علاقه‌مند به تغییرات سیاسی و اجتماعی آن را چالش‌برانگیز و جایگزینی برای باورها و ارزش‌های عمومی پذیرفته شده در ساختار قدرت دیده‌اند. همه این تعاریف تا

حدودي درست است؛ تفکر انتقادي شامل همه اينها و موارد ديگر است. تفکر انتقادي فرآيند بررسي، تحليل، پرسش و چالش برانگيزي موقعيتها، مسائل و اطلاعات از هر نوع مي باشد. اندیشه انتقادي نوعي تفکر است که در آن شما درباره آنچه مي خوانيد، ميشنوويد، مي گوييد يا مي نويسيد سوال، تحليل، تفسير، ارزيابي و قضاوت مي کنيد. در اصل، اندیشه انتقادي يك فرآيند فكري است که احتمالات و گزينه هاي جاگزين را براي تعيين بهترين راه حل يك مشکل خاص ارزيابي مي کند. اين شامل تجزيه و تحليل، ارزيابي و استنتاج براي کالبدشکافي يك موضوع است و نتيجه گيري هايي که به وجود مي آيد منجر به نوآوري هايي ميشود که مي تواند وضعيت موجود در هر جامعه اي را بهبود بخشد. بر اساس فرهنگ لغت آکسفورد، اندیشه انتقادي عبارت است از «فرآيند تجزيه و تحليل اطلاعات به منظور تصميم گيري منطقي در مورد ميزان اعتقاد شما به درست يا نادرست بودن چيزي است.»

پيدايش اندیشه انتقادي

به نظر ميرسد خاستگاه تفکر انتقادي در انسان خردمند را مي توان در تکامل مغز انسان و توسعه ساختارهاي اجتماعي پيچيده جست و جو کرد. بايد توجه داشت که ريشه تفکر انتقادي در اندیشه انسان هاست. مغز انسان بسيار سازگار و قادر به يادگيري و حل مسائل است که به ما مزيت منحصر به فردي در قلمرو جانداران داده است. اصطلاح اندیشه انتقادي توسط جان ديويي فيلسوف و مربي امريکايي در سال ۱۹۱۰م، در کتاب «چگونه فکر مي کنيم» ابداع و مطرح شد که توسط جنبش آموزش مترقي به عنوان يك هدف آموزشي اصلي پذيرفته و جاگزيني مدرن و پويا به جاي روشهاي آموزشي سنتي گرديد.

امروزه جوامعي که اکثر مردمان آن با سواد هستند و همواره به پايداري تمدن، قوام فرهنگي و هنري و پيشرفت جامعه خویش مي انديشند و مسائل اجتماعي، اقتصادي، سياسي بخشي از دغدغه هاي روزمره آنهاست؛ جامعه اي آگاه ناميده ميشود. آنها از بيکاري، نبودن هوايي سالم، گراني مسکن و درمان، عدم وجود استانداردهاي جهاني در توليد محصولات کشاورزي و مواد غذايي و... تا کمبود کتاب و کتابخانه، سالن هاي سينما و تئاتر و عدم توليد محصولات فرهنگي هنري روشنگرانه، ورشکستگي صنعت نشر و به تبع آن پايين بودن تعداد عناوين کتابهاي منتشر شده، و نبودن قدرت خريد کتاب، بي تفاوتی مردم به انتشار روزنامه ها و سياست هاي غلط اقتصادي در تأمين نيازهاي مردم و عملکرد نا بخردانه برخي مسوولان و... نگران هستند؛ آنها بخشي از جامعه اي آگاه و منتقد بوده که داراي صداقت و صراحت

در بیان، برای رسیدن به جامعه‌ای سالم و امن ابراز نظر می‌کنند؛ زیرا در مقابل هر ناهنجاری، علامت سوالی در ذهن آنها نقش می‌بندد که چرا؟

اما در اینجا سوالی نیز مطرح می‌شود: آیا هر انسانی می‌تواند درباره موضوعات مختلف جامعه، نگاهی انتقادی داشته باشد؟

پروفسور علوم، دکتر نورمن هر، معتقد است: اندیشه انتقادی، یک مهارت است و می‌توان آن را به عناصر متوالی کلیدی خلاصه کرد:

۱- شناسایی مقدمات و نتیجه‌گیری؛ که باید استدلال‌ها را به عبارات منطقی تقسیم کرد.

۲- توضیح استدلال؛ که لازم است ابهام در ادعاهای بیان شده را شناسایی نمود.

۳- تثبیت حقایق؛ باید تضادها را جست‌وجو کرد تا مشخص شود آیا یک استدلال یا نظریه، کامل و معقول است یا خیر.

۴- ارزیابی منطقی؛ بایسته است از استدلال استقرایی یا قیاسی برای دستیابی به نتایج به دست آمده استفاده نمود.

۵- ارزیابی نهایی؛ لازم است استدلال‌ها در مقابل شواهد آرایه شده در پایان به دقت سنجیده شوند. بنابر این در جوامع پیشرفته و آموزش‌دیده، افراد صاحب‌نظر بر اساس سطح سواد، دانش و تخصص، این اجازه را به خود می‌دهند که ابراز نظر کنند و انتظار دارند تا طرف مقابل پاسخگو باشد. بنابر این هر فرد آگاهی می‌تواند بر اساس شناخت و سطح دانش خود انتقاد نماید. زیرا هدف از انتقاد، سازندگی و رفع نارسایی‌ها در سطوح مختلف جامعه است.

دکتر جفری نال ۱۰ نوامبر ۲۰۲۳ م در مقاله‌ای تحت عنوان «زندگی‌خوب و هنراندیشه انتقادی» می‌نویسد: انسان برای زنده ماندن نیاز به غذا، آب، مسکن و مراقبت‌های بهداشتی دارد. بنابراین قابل درک است که بسیاری از ما برای داشتن یک زندگی خوب، تلاش می‌کنیم تا درآمد و ثروت بیشتری کسب نماییم. اما هرازگاهی این واقعیت را نادیده می‌گیریم که خوب بودن - انسان خوب بودن، شاد بودن و زندگی کردن با حداکثر توان انسانی‌مان به چیزی فراتر از آن نیاز دارد. یک زندگی خوب نیاز به اندیشه خوب دارد. خوب فکر کردن هدف اندیشه انتقادی است. تفکر انتقادی فقط سطحی فکر کردن نیست. خوب فکر کردن و انتقادی

اندیشیدن يك هنر است. يك مهارت، که براي تسلط به آن نیاز به مطالعه، تمرین و تلاش آگاهانه دارد. همان‌گونه که ما نباید انتظار داشته باشیم که توانايي هدایت يك هواپیما، نواختن يك ساز یا انجام يك عمل جراحی را بدون فرا گرفتن آن مهارت‌ها داشته باشیم، نباید انتظار داشت که بدون کوشش و تلاش بر هنر اندیشیدن مسلط شویم. البته مشکل این است که فکر کردن براي ما انسان‌ها امری طبیعی است.

جفري نالمي گوید: اگرچه عبارت «اندیشه انتقادي» به‌طور زیاد مورد استفاده قرار می‌گیرد، اما به ندرت فراتر از کلیشه‌هایی مانند «فکر کردن خارج از چارچوب»، «پرسیدن سوال» یا «تفکر عمیق» تعریف می‌شود. هرچند این توصیفات لزوماً اشتباه نیستند، اما به اصل مفهوم نمی‌رسند. تفکر انتقادي فقط «سخت» یا «زیاد فکر کردن» نیست. کسی که زمان زیادی را صرف تفکر غیر ماهرانه با ذهني بسته می‌کند، انتقادي فکر نمی‌کند. اندیشه انتقادي نیز اساساً درباره «هوشمند بودن» یا «داشتن مدرک تحصيلي بالا» نیست. درک معنای تفکر انتقادي به ما این امکان را می‌دهد که این واقعیت گنج‌کننده را درک کنیم که برخی از افراد نسبتاً باهوش می‌توانند نا بخردانه فکر و زندگی کنند. در اصل اندیشه انتقادي به معنای پذیرفتن مسوولیت تفکر است. بنا بر این تمرکز بر زندگی، با نشان دادن حقیقت از طریق ژرف‌نگری، تحقیق و استدلال امکان‌پذیر است. به‌طور مشخص، تفکر انتقادي يك تفکر خودآگاه و مستدل است که با صراحت، به سوي انصاف، ثبات منطقي، فروتنی، شجاعت، خلاقیت و شفقت هدایت می‌شود.

از این رو جامعه‌ای که از منتقدین خود قدردانی می‌کند، دارای ذهنیتی رشد یافته است و می‌داند که وجود اندیشه انتقادي و بازتاب آن موجبات پیشرفت آن جامعه خواهد شد. آنها انتقاد را فرصتی برای کشف نقاط نادیده، شناسایی ضعف‌ها و توسعه راهبردهایی برای بهبود امور می‌دانند. این طرز فکر باعث رشد شخصیتی افراد آن جامعه نیز می‌شود.

نقد اجتماعي

باید توجه داشت، نقد اجتماعي نوعی انتقاد آکادمیک یا ژورنالیستی است که بر مسائل اجتماعي جامعه مدرن، به ویژه بی‌عدالتی‌ها و روابط قدرت به‌طور کلی تمرکز دارد. نقد اجتماعي ساختارهای جامعه را که ناقص تلقی می‌شوند تحلیل می‌کند و بر راه‌حلهای عملي و تغییرات بنيادي یا حتي تغییرات انقلابي تمرکز می‌کند.

نقد اجتماعي مي‌تواند با كمك به شناسايي علل ريشه‌اي نابرابري و بي‌عدالتي اجتماعي به امور توسعه جامعه كمك كند. سپس مي‌تواند راه‌حل‌هاي مبتني بر برابري جهت بر طرف نمودن مشكلات و ايجاد تعادل در جامعه نيز ارايه نمايد. به عنوان مثال، انتقادات اجتماعي با ارايه راهكارهايي مشكل‌گشا مي‌تواند يك جامعه كم درآمد و به حاشيه رانده شده، كه از ركود دستمزدها يا نبود مسكن ارزان قيمت دچار فقر گرديده است را كمك، تا مسوولان بتوانند بر اساس نقدي سازنده سيستم كاري خود را اصلاح و مشكلات را برطرف نمايند. سپس اين درك مي‌تواند به توسعه راه‌حل‌هاي مبتني بر جامعه، مانند برنامه‌هاي آموزش شغلي، طرح‌هاي مسكن مقرون به صرفه، يا مدل‌هاي اقتصادي جايگزين كمك كند. افزون بر اين، نقد اجتماعي مي‌تواند با ترويج آگاهي و درك بيشتر از نيازها و تجربيات جوامع حاشيه نشين، در توسعه جامعه نقش داشته باشد. با برجسته كردن ديدگاه‌ها و تجربيات اين جوامع، نقد اجتماعي مي‌تواند به ايجاد پل‌هايي بين گروه‌هاي مختلف و ترويج همدلي و همكاري بيشتر كمك كند. در نتيجه، انتقاد اجتماعي و توسعه جامعه ارتباط تنگاتنگي با يكديگر دارند، زيرا انتقاد اجتماعي مي‌تواند فرآيند ايجاد جوامع قوي‌تر و عادلانه‌تر را سرعت بخشد. همچنين نقد اجتماعي مي‌تواند با بررسي علل ريشه‌اي نابرابري‌هاي اجتماعي و ارتقاي آگاهي و درك بيشتر مردم و مسوولان، به ايجاد شرايط لازم براي راه‌حل‌هاي مبتني بر جامعه و تغيير پايدار كمك كند. وينستون چرچيل نيز معتقد بود: «انتقاد ممكن است قابل قبول نباشد، اما ضروري است؛ زيرا مانند عمل كرد درد در بدن انسان است؛ درد، توجه ما را به وضعيت ناسالم از ديگر بخش‌هاي بدن جلب مي‌كند.»

نقد هنري

همان‌گونه كه مي‌دانيم هنر بخشي ضروري و جدائي‌ناپذير از تجربه انساني در يك سيستم اجتماعي است. بيان اندیشه از طريق هنر، بخش اصلي انسان بودن است. توليد اثر هنري يكي از ابزارهاي بياني بسيار قدرتمند هنرمندان است كه براي درك و تفسير دنياي اطراف خود از آن بهره مي‌برند. بايد توجه داشت كه تحليل و ارزيابي آثار هنري يا نقد هنري اغلب با نظريه گره خورده است. نقد هنري تفسير است كه شامل تلاش براي درك يك اثر هنري خاص از ديدگاه نظري و تثبيت اهميت آن در تاريخ هنر است. بسياري از فرهنگ‌ها سنت‌هاي قوي در ارزيابي هنري دارند. به عنوان مثال، فرهنگ‌هاي آفريقايي سنت‌هاي ارزشي واغلب شفاهي دارند كه يك اثر هنري را به خاطر زيبايي، نظم و شكل يا ويژگي‌هاي ثمربخش آن و نقشي كه در فعاليت‌هاي اجتماعي و معنوي ايفا

می‌کند، ارج می‌نهند. نقد هنری عبارت است از ارزیابی و تفسیر متفکرانه هنر معاصر، کاوش در معنا، تکنیک‌ها و زمینه اجتماعی آن. از این رو منتقدان نقشی محوری در شکل دادن به درک هنری، تقویت گفت‌وگو، و کمک به درک عمیق‌تر تأثیر هنر بر جامعه و فرهنگ دارند. منتقدان هنری امروزه برای رسانه‌های چاپی، پلتفرم‌های آنلاین و برنامه‌های تلویزیونی نقد می‌نویسند و از طریق رسانه‌های مختلف با مخاطبان ارتباط برقرار می‌کنند. نقد هنری شامل جنبه‌های توصیفی، تجزیه و تحلیل تکنیک‌ها و مواد مورد استفاده در یک اثر هنری است. همچنین ممکن است شامل تفسیر، کندوکاو در معنا و بافت اجتماعی اثر هنری نیز باشد.

در این خصوص منتقدان، یک اثر هنری را در سه مرحله مورد کنکاش قرار می‌دهند. ۱- نقد توصیفی که به تجزیه و تحلیل یک اثر هنری می‌پردازد و تکنیک‌ها و مواد مورد استفاده در آن را بررسی می‌کنند. ۲- نقد تفسیری که به عمق معنا و بافت اجتماعی اثر توجه می‌کند. ۳- نقد ارزشی که به ارزیابی کیفیت و اهمیت اثر هنری می‌پردازد. باید توجه داشت که نقد هنری نقشی حیاتی در تقویت گفت‌وگو، تشویق به تفکر و برانگیختن بحث‌ها در مورد زیبایی‌شناسی، سیاست، نژاد، مذهب و جنسیت دارد. بینندگان را قادر می‌سازد تا از نظر احساسی با هنر درگیر شوند و تأثیر آن را بر جامعه و فرهنگ درک کنند. با بررسی انتقادی آثار هنری، نقد هنری می‌تواند موضوعات اجتماعی را نیز برجسته کند، درک را تقویت و به فهم عمیق‌تر هنر معاصر کمک کند. نقد هنری به عنوان یک کنش چند وجهی، پیچیدگی‌های هنر معاصر را بررسی و ارزیابی می‌کند. از طریق ریشه‌های تاریخی و مبانی فلسفی، منتقدان نقشی محوری در شکل دادن به فهم هنری و ادراکات اجتماعی ایفا می‌کنند. تحلیل‌ها و ارزیابی‌های آنها گفت‌وگو را تشویق می‌کند، قدردانی را نیرو بخشیده و معانی عمیق‌تری از تأثیر اجتماعی هنر را آشکار می‌سازد. همان‌گونه که دنیای هنر در حال تکامل است، نقد هنری نیز به هم تراز خود با آن ادامه می‌دهد و بینش‌های ارزشمندی را در گستره‌ای پویا و در حال تغییر هنر معاصر ارائه می‌دهد. بنابراین با این نگرش، اندیشه انتقادی منتقدان هنری، انگیزه‌ای برای رشد و پیشرفت هنری یک جامعه خواهد شد.

باید توجه داشت که وجود تفکر انتقادی در اندیشه هنرمندان، برای خلق آثار هنری و تاثیرگذار، نیز اجتناب‌ناپذیر است. پس می‌توان گفت اصلی مهم برای خلاقیت در هنر است.

اندیشه انتقادی در هنر می‌تواند مجموعه‌ای از مهارت‌هایی را که به

خوبی توسط هنرمند توسعه یافته است، توانمند و اعتماد به نفس را در او ایجاد کند. او را قادر می‌سازد تا به‌طور موثر و با نگاهی جست‌وجوگر، موضوعات را مشخص و به سرعت در ذهن خود پردازش کند. پرورش تفکر انتقادی در هنر، ذهن خلاق هنرمندان را در هنگام تولید آثار خلاقانه و تفسیرهای انتقادی و تاریخی درگیر می‌کند. همچنین ابزاری برای رشد باورهای هنری و قضاوت در هنر است. باید توجه داشت که مضامین، مفاهیم و ایده‌ها نقشی اساسی در خلق و تفسیر هنر دارند. آنها به عنوان لنگر عمل می‌کنند و از سطحی‌نگری فراتر می‌روند تا معانی ژرف‌تری را در آثار هنری کشف کنند.

نظراتی بر نقد

قابل ذکر است نقد هنری به موازات نظریه زیبایی‌شناسی غربی توسعه یافته و از یونان باستان آغاز و در سده های ۱۷ و ۱۸م کاملاً شکل گرفته است. فیلسوفان آن مقطع زمانی، درباره هنر به نظریه‌پردازی و نقد می‌پرداختند. برای مثال، افلاطون هنر را شکلی پایین‌تر از دانش و در واقع، آن را یک توهّمی دانسته است. او در کتاب جمهوری، نقاش را «خالق طواهر» توصیف می‌کند و بیان می‌کند که «آنچه می‌آفریند نادرست است»، «شبه وجود» به جای «وجود واقعی». او یک اثر نقاشی را در بهترین حالت «بیانی نامشخص از حقیقت» می‌داند و معتقد بود هنر، فریب است. به گفته افلاطون هنر در بهترین حالت راهی برای ساده‌سازی و انتقال ایده‌های پیچیده و حقایق فلسفی به جاهلان است، او از دیدگاه حقیقت مطلق، هنرمند را عمیقاً نادان می‌داند. اما ارسطو نظر دیگری داشت. از نظر او، هنر درسی در زندگی است و ارزشی اجتماعی و به‌طور گسترده، انسانی دارد. او اولین منتقد روان‌شناختی بود که ایده‌اش درباره جدایی‌ناپذیری هنر و اخلاق و هنر در خدمت آموزه‌های اخلاقی، در دوره مدرن تأثیرگذار باقی ماند. ارسطو رویکردی متفاوت در مورد هنر داشت، اگرچه او هنر را نیز نوعی تقلید می‌داند؛ اما در کتاب بوطیقا «فن شعر» به روشنی بیان می‌کند که هنر یک موضوع اخلاقی است، زیرا به شخصیت انسان می‌پردازد. او معتقد است که تقلید یک گزینه انسانی است و هنر تقلیدی، در هر رشته‌ای که باشد، انسان را عمیقاً به حرکت و می‌دارد؛ و اینگونه آثار هنری تحسین برانگیزند. مخاطب اثر هنری، انسان‌ها و موقعیت‌های انسانی را که در آن به تصویر کشیده یا روایت شده است را شناسایی و با آنها همدلی می‌کند، آنچه را که آنها احساس می‌کنند، احساس می‌کند و از تجربیات آنها می‌آموزد. او برای شخصیت‌هایی که در یک اثر هنری تأثیرگذار رنج می‌برند، ناخواسته در یک همذات‌پنداری خود را

در جایگاه آنها می‌بیند و رنج می‌کشد، زیرا به گمان او قهرمان تراژیک، نوع بهتری از انسان به نظر می‌رسد. فلوطین، فیلسوف باستانی، هنر را بیشتر عرفانی می‌دانست تا دنیوی. او بنیانگذار نوافلاطون‌یسم رومی بود و تفکر او درباره هنر منعکس‌کننده تفکر افلاطون با تفاوت‌هایی مهم و تأثیرگذار است. او این ایده را مطرح کرد که هنر می‌تواند زیبا باشد و زیبایی دنیوی آن بازتاب زیبایی معنوی آن است. بر اساس کتاب «انئید» فلوطین، با اندیشیدن در هنر زیبا، معتقد است می‌توان به تفکری در خصوص آن دست یافت به طوری که با زیبایی معنوی آن ارتباط برقرار کرد و به شکلی عرفانی با آن یکی شد. او هنر را مستقیماً با قلمرو ایده‌هایی که افلاطون آن را کنار گذاشته است، مرتبط می‌داند و گستره آن را هم معنوی و هم فکری توصیف می‌کند. برای فلوطین، هنر معمایی از روح پاک بود، به همین دلیل است که زیبایی در هنر وجهی مقدس و انتزاعی است.

وقایع‌نگار فرانسوی آندره فلیبین (۱۶۸۸-۱۶۶۶م) یکی دیگر از افرادی است که با انتشار کتاب ۱۰ جلدی تحت عنوان «گفت‌وگو درباره زندگی و آثار برجسته‌ترین نقاشان باستانی و مدرن» کوشید تا نقد نظری یعنی نقدی که یک برنامه هنری را بر مبنای عقلانی پایه‌ریزی می‌کند و هنر را مصداق و تجسم ایده‌ها می‌داند مطرح نماید. اما برخی منتقدان حرفه‌ای معاصر، نظری منفی نسبت به تأثیرات نقد هنری ارایه نمودند. برای مثال سوزان سونتاگ در مقاله‌ای با عنوان «در ردّ بر تفسیر» که در سال ۱۹۶۴م در مجله اورگرین ریویو چاپ کرد، آشکارا بر اغلب انواع نقد رایج که به اعتقاد او عملاً جای اثر هنری را غصب کرده‌اند خرده می‌گیرد. سونتاگ ادعا می‌کند که تحلیل انتقادی، اثر هنری را آلوده می‌کند. او معتقد است هنر روحی است خلاق و رها که فعال و نیرومند و سرشار از احساس است. به نظر او نقد یا دست‌کم بخش بزرگی از آن عملیاتی ذهنی است که به خشکی یک تکه چوب می‌ماند و قصدش مهار و سلطه بر هنر و روشش تقلیل اثر هنری به محتوا و سپس تفسیر است. فیلپ وایزمن در مقاله «روانشناسی نقد و نقد روانشناختی» نوشت، منتقد هنری «به دانش هنری نیاز دارد تا کارآزموده» شود، به این معنی که او باید «دانش کامل» از تاریخ هنر داشته باشد. «گام برداشتن از کارآزموده به منتقد شدن، حاکی از پیشرفت از دانش به قضاوت است.» منتقد باید قضاوت کند، زیرا اثر هنری که به آن پرداخته می‌شود عموماً جدید و ناآشنا است مگر اینکه منتقد بخواهد یک اثر هنری قدیمی را با درک تازه‌ای از آن ارزیابی کند. بنابراین ارزش زیبایی‌شناختی و فرهنگی نامشخص دارد. منتقد اغلب با یک انتخاب مواجه می‌شود: دفاع از معیارها، ارزش‌ها و سلسله مراتب قدیمی در

برابر معیارهای جدید یا دفاع از جدید در برابر کهنه. از این رو، منتقدان پیشتازانی هستند که از هنجارها و قراردادهای رایج دور شده و آنها را دگرگون یا حتی بی‌ثبات می‌کنند. بزرگ‌ترین تهدید برای نقد هنرتوسعه کلیشه‌های تدافعی، انتظارات ثابت و پیش‌فرض‌های بی‌چون و چرا درباره هنر است. بنابراین، منتقد قدرت تعیین‌کننده‌ای بر تاریخ هنر یا حداقل تأثیر زیادی در ایجاد قانون هنر دارد. به‌طور مثال می‌توان از راجر فرای، منتقد بریتانیایی، که نام «پُست امپرسیونیسم» را خلق کرد و به طرز درخشان و متقاعدکننده‌ای در مورد پل سزان نوشت، به عنوان یک نمونه کلاسیک نام برد. نقد هنری ممکن است تاریخ‌نگاری را نیز در بر گیرد. در حالی که اغلب از «تاریخ هنر» به عنوان یک حوزه عینی یاد می‌شود، اما اول ویت مورخان هنر را نمی‌توان همیشه از قضاوت‌ها و انتخاب‌های تأکیدی آنها جدا کرد و این امر بسیاری از روایت‌های تاریخی هنر را به شکل ظریف‌تری از نقد هنری تبدیل می‌کند.

در سده‌های ۲۰ و ۲۱م، مبانی نظری مانند مارکسیسم و فمینیسم غالباً مستقیم‌تر وارد نقد هنری شده‌اند و باعث گردیدند که درک منتقد از نیازهای اجتماعی به‌طور واضح‌تر در ارزیابی‌های هنری اعمال شود. وابستگی‌های ذهنی و علایق شناختی منتقد هرچند به صورت ناخودآگاه، ادراک منتقد از نیازهای اجتماعی، ناگزیر بر محتوای نقد او تأثیر می‌گذارد.

هانس روبرت یاوس، نظریه‌پرداز آلمانی گفته است در هر اثر هنری یک «افق انتظار» اجتماعی و تاریخی وجود دارد. پاسخ زیبای‌شناختی حاصل از اثر اغلب به این بستگی دارد که چقدر با انتظارات اجتماعی مطابقت دارد یا ندارد.

باید در نظر داشت هر اثر هنری نیاز به دیده شدن و نقد دارد. به نظر می‌رسد که تکامل یک اثر هنری نه فقط توسط خالق آن بلکه توسط مخاطبین نیز صورت می‌گیرد. بنابر این شایسته است هنرمندان با اشتیاق منتظر شنیدن نظرات منتقدان و مخاطبین خود باشند؛ زیرا هر مخاطبی تلاش می‌کند تا بر اساس دانش خود با آن اثر ارتباط و سپس ابراز نظر کند. نقد، بخشی مهم از فرآیند هنری است و در نهایت برای پیشرفت یک هنرمند حیاتی است. هنرمندان تنها از طریق نقد صادقانه می‌توانند گام‌های ترقی را با سرعت بیشتری بردارند.

در پایان قابل بیان است که نقد و وجود اندیشه انتقادی در تمامی ابعاد هر جامعه‌ای، ابزاری قدرتمند برای رشد و پویایی است. آزادی

اندیشه و بیان، بسان نور است برای پیشرفت، انتظار رشد و بالندگی در تاریکی، تصویری بیهوده است؛ زیرا وجود نقد و نقدپذیری سرمایه‌ای گرانبها در يك جامعه مترقی است که همواره پیام‌آور صراحت و صداقت جهت روشنگری در يك سیستم شفاف و رشدیافته برای اصلاح امور خواهد بود.

عکاس - مدرس دانشگاه علم و صنعت ایران

منابع در دفتر روزنامه موجود است

مخاطرات پرسیدن

محسن آزموده

تیر این یادداشت کوتاه احتمالا خیلی کلیشه‌ای است. با هر کس صحبت کنید، ساعت‌ها در مزایا و فواید سوال کردن و پرسش، داد سخن سر می‌دهد. اصلا کسی را می‌شناسید که با سوال کردن مخالف باشد؟ حالا سر کلاس درس بروید. کافی است سوالی داشته باشید. شما را نمی‌دانم، اما من در طول دوران تحصیلی‌ام یعنی دست‌کم نیمی از عمر چهل و سه ساله‌ام، اصلا تجربیات خوبی از سوال کردن در مدرسه و دانشگاه و آموزشگاه‌ها نداشتم. ربطی هم به خصوصی یا دولتی بودن آن آموزشگاه نداشتم. بارها به خاطر پرسشی که مطرح کردم، مسخره یا توبیخ شدم که چرا خوب گوش نکردی؟ این را که توضیح دادم! حرف من را متوجه نشدی. سوالت ربطی به آنچه گفتم، ندارد. اینکه سوال نبود، اظهار فضل بود. چو دانی و پرسشی سوالت خطاست و...

در کلاس‌های ما جو کلاس و نحوه قرار گرفتن افراد، به گونه‌ای بود که گفت‌وگو را که پیشکش، سوال پرسیدن را هم سخت -اگر نگوئیم محال- می‌کرد. معمولا اول کلاس معلم یا استاد معمولا خیلی سفت و سخت می‌گفت، سوال برای آخر جلسه، اگر وقت اضافه بود، وسط حرف من نپرید، سوال بربط نپرسید و... پرسشگر معمولا به عنوان کسی بود که چیزی را نمی‌داند، نه اینکه خدای نکرده انتقادی دارد یا کاستی و نقصی در بیان گوینده یافته یا می‌خواهد موضوع را از زاویه دیگری بنگرد. گوینده نیز در مقام دانای کلی که می‌خواهد دست غریق در ظلمات را بگیرد و او را بالا -جایی که خودش ایستاده- بکشد. قبول دارید در چنین وضعیتی سوال پرسیدن کار خطرناکی بود؟ منظورم از مخاطرات پرسیدن، همین‌ها است، نه آن بحث‌های تکراری -و احتمالا درست- فلسفی که پرسش آغاز تفکر است و تا سوال نباشد، فکر جدید پدید نمی‌آید و...

الخ.

□□□□□□1403 □□□ 9 □□□□□□ □□□□□□ □□□□□□